



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۱۹/اسفند/۱۳۹۴

موضوع جزئی: اجزاء\_ مقدمه\_ مطلب سوم مفردات عنوان بحث: «اجزاء»

مصادف با: ۲۹ جمادی الاولی ۱۴۳۷

سال هفتم

جلسه: ۷۹

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

از عبارات فقها و اصولیین این گونه بر می آید که آنها اجزا را به معانی مختلفی تفسیر نموده اند. البته ذکر این تفاسیر به معنای آن نیست که ایشان در صدد بیان معنای اصطلاحی خاصی برای اجزا بوده اند، اما به هر حال ایشان در عبارات خود اجزا را به معانی مختلف تفسیر کردند که گویی معنای خاصی را برای اجزا، حداقل در دایره اصول و فقه در نظر گرفته اند. در جلسه قبل دو معنا؛ برای اجزا یکی «اسقاط التعبد به ثانیاً» و دیگری «اسقاط القضا» ذکر شد و معلوم گردید دو معنای مذکور، دارای مشکلاتی است که نمی توان به آن قائل شد.

#### معنای سوم

در بعضی از عبارات خصوصاً متأخرین معنای «عدم لزوم الاعادة و القضا» شهرت پیدا کرده است. این معنا چه بسا از دو معنای قبلی کاملتر باشد و اشکالاتی که به آن دو معنا وارد بود به این معنا وارد نیست و لذا اگر قرار باشد به یک اصطلاح خاص در باب اجزا در علم اصول و علم فقه ملتزم شویم این معنی و این اصطلاح نسبت به سایر معانی و اصطلاحات اولی باشد.

طبق این معنا وقتی می گوییم: «الاتیان بالمامور به مجز ام لا» یعنی اینکه اتیان به مامور به کفایت از اعاده و قضا می کند یا خیر؟ وقتی می گوییم اتیان به مامور به مجزی است یعنی اینکه بعد از اتیان به مامور به، اعاده و قضا واجب نیست.

#### حق در مسئله

در مجموع به نظر می رسد نظر محقق خراسانی به قول حق نزدیک تر است. ایشان معتقد است اجزاء در اصطلاح فقها و اصولیین به همان معنای لغوی یعنی کفایت استعمال شده؛ مثلاً اگر گفته می شود اتیان به مامور به، به امر واقعی ثانوی مجزی از امر واقعی اولی است معنایش این است که اتیان به نماز با تیمم کفایت از نماز با وضو می کند یا وقتی گفته می شود، اتیان به مامور به، به امر ظاهری مجزی از مامور به، به امر واقعی اولی است معنایش این است که اگر کسی با استصحاب طهارت، نماز بخواند؛ عمل او کفایت از نماز با وضوی واقعی می کند.

پس در مواردی که بیان شد، حتی در جایی که اجزا نسبت به امر خودش مطرح باشد، اجزا به معنای کفایت می باشد، یعنی این مامور به کفایت از مامور به واقعی اولی می کند، به این معنا که انجام مامور به کفایت از امر خودش می کند.

شاهد بر این ادعا این است که اگر ما از عنوان بحث، کلمه «اجزاء» را برداریم و بجای آن معادل لغوی اجزا یعنی «یکفیی» را قرار دهیم صحیح است و نیازی به اضافه کردن کلمه یا جمله ای نداریم. یعنی وقتی می گوییم: «الاتیان بالمامور به مجز ام لا»

یعنی «الاتیان بالمأمور به مکف ام لا؟» اتیان به مأمور به مکفی می باشد یا خیر؟ پس وقتی می توانیم به جای کلمه «اجزاء»، کلمه «یکفی» را، قرار دهیم، نشان دهنده این است که اجزاء به همان معنای لغوی است. منتهی وقتی «یکفی» در دایره فقه قرار می گیرد به معنای عدم لزوم اعاده و قضا می باشد.

لذا با توجه به آنچه که گفتیم، چنانچه بخواهیم ملتزم به یک معنای اصطلاحی شویم این معنا اکمل از سایر معانی است و با توجه به عبارات فقها در بحث عدم لزوم اعاده و قضا می توان گفت: اساسا اجزا به معنای کفایت است و تطبیق کفایت در فقه به معنای عدم اعاده و قضا است. یعنی وقتی می گوئیم این عمل مکفی از آن عمل است، یعنی این عمل نیازی به اعاده در داخل وقت و قضا در خارج وقت ندارد.

پس با توجه به مطالب بیان شده «اجزاء» در همه جا به معنای کفایت است و اختلاف در آن مربوط به آن چیزی است که اجزا به آن تعلق می گیرد. یعنی «ما یجزی عنه» که در موارد مختلف متفاوت است. در جایی «ما یجزی عنه» مأمور به، به امر واقعی اولی است و در جای دیگر «ما یجزی عنه» مأمور به، به امر خودش می باشد.

لذا در مجموع به نظر می رسد حق در مسئله همان است که محقق خراسانی بیان نموده که اجزاء به معنای کفایت است و اگر هم در عبارات، تفسیر به عدم لزوم اعاده و قضا شده در واقع تطبیق معنای کفایت در دایره فقه است.

### اشکال به عبارت محقق خراسانی

محقق خراسانی بعد از اینکه فرمود اجزاء به معنای کفایت است، فرموده: «الاتیان بالمأمور به بالامر الواقعی یجزی فیسقط به التعبد ثانیاً و بالامر الاضطراری او الظاهری الجعلی فیسقط به القضا». ایشان در جمله اول فرمود: اتیان به مأمور به، به امر واقعی مجزی از امر واقعی است، مثل نماز با وضو که مجزی نسبت به امر خودش می باشد. یعنی کسی که نماز با وضو خوانده عملش مجزی از امر به نماز با وضو است و نتیجه اش این است که نماز با وضو کفایت، از امر نماز با وضو می کند. وی سپس می گوید: تعبد به این مأمور به، به امر واقعی برای بار دوم ساقط است و دیگر امر واقعی ما را متعبد به یک مأمور به دیگر برای بار دوم نمی کند. ایشان در ادامه می فرماید: «و بالامر الاضطراری او الظاهری» یعنی «الاتیان بالمأمور به بالامر الاضطراری او الظاهری الجعلی فیسقط به القضا» یعنی اتیان به مأمور به، به امر اضطراری یجزی فیسقط به القضا.

ایشان در این قسمت از عبارت، بحث از سقوط قضا را مطرح نموده. در مورد امر واقعی اولی فرموده: «یسقط التعبد به ثانیاً» و در مورد امر اضطراری تعبیر «یسقط القضا» را بکار برده در حالی که به نظر می رسد این تفکیک صحیح نیست.

به طور کلی «سقوط التعبد به ثانیاً و سقوط القضا» در هر دو مورد جریان دارد و اینطور نیست که در امر واقعی اولی «سقوط تعبد به ثانیاً» باشد و در مورد امر ظاهری «سقوط قضا» باشد. در واقع ایشان باید هر دو عنوان را در یک عبارت می آورد و می فرمود: «الاجزاء اما اسقاط التعبد به ثانیاً و اما اسقاط القضا». لذا تفکیک بین امر واقعی اولی و امر اضطراری در این بحث قابل قبول نمی باشد. زیرا همانطور که قبلاً گفتیم در بحث اجزاء دو بحث داریم؛ یکی اجزاء نسب به امر خودش و دیگری اجزاء نسب به امر دیگری و اشکال اصلی این است که چرا محقق خراسانی «یسقط التعبد به ثانیاً» را فقط در مورد امر واقعی اولی مطرح کرد و سقوط القضا را در فقط در مورد امر اضطراری.

این اشکالی است که به عبارت محقق خراسانی وارد شده است. یعنی ایشان باید طوری اجزا را معنی می کرد که هم شامل امر واقعی اولی و هم امر واقعی ثانوی شود و عبارت «سقوط القضا» برای هر دو آورده می شد. به هر حال هم «اسقاط التعبد به ثانیاً

« و هم «سقوط القضا» برای همه اوامر مطرح می باشند و کسانی که تعبیر «سقوط القضا» را به کار بردند در مورد امر واقعی و امر اضطراری نیز به کار بردند. کسانی هم که عبارت «سقوط التعبد به ثانيا» را به کار بردند هم در مورد امر واقعی اولی و هم در مورد امر واقعی ثانوی و ظاهری به کار برده اند.

«الحمد لله رب العالمين»